ماکاموشی

جزیره‌ی جوندگان جسور ۲۰



جرونیمو و رازِ مدال طلا

جرونیمو استیلتُن

تصویرگر: لَری کیز

مترجم: فریبا چاوشی

ماکاموشی

جزیره‌ی جوندگان جسور ۲۰

جرونیمو و رازِ مدال طلا



جرونیمو استیلتُن

تصویرگر: لری کیز

مترجم: فریبا چاوشی

سرشناسه: استیلتن، جرونیمو/ Stilton, Geronimo
عنوان و نام پدیدآور: جرونیمو و راز مدال طلا/جرونیمو استیلتن؛ تصویرگر لری کیز؛ مترجم فریبا چاوشی؛ ویراستار الهام رضوی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.: مصور (رنگی)
فروست: ماکاموشی. جزیره‌ی جوندگان جسور؛ ۲۰.
شابک: ۵-۶۷۰-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Geronimo and the gold medal mystery,2007.
موضوع: بازی‌های المپیک؛ Olampics
روزنامه‌نگاری -- داستان؛ Journalism -- Fiction
داستان‌های پلیسی؛ Detective and mystery stories
داستان‌های طنزآمیز؛ Humorous stories
شناسه افزوده: کیز، لاری، تصویرگر
شناسه افزوده: Keys, Larry
شناسه افزوده: چاوشی، فریبا، ۱۳۶۷ - ، مترجم
رده‌بندی دیویی: ۵۹۹/۳۲دا
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۶۴۶۱۳۸

ماکاموشی، جزیره‌ی جوندگان جسور ۲۰

جرونیمو و رازِ مدال طلا

نویسنده: جرونیمو استیلتُن
تصویرگر: لری کیز
مترجم: فریبا چاوشی
ویراستار: الهام رضوی
طراح گرافیک متن: سحر احدی
طراح گرافیک جلد: شیما هاشمی
ناظر چاپ: سینا برازوان
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
شابک: ۵-۶۷۰-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

هوپا Hoopa

آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان روانمهر، پلاک ۴۸، طبقه‌ی پنجم.
صندوق پستی: ۱۳۱۵۶۵۳۴۹۶ تلفن: ۹۱۲۰۰۲۰۲
info@hoopa.ir www.hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

Geronimo Stilton names, characters and related indicia are copyright, trademark and exclusive license of Atlantyca S.p.A. All Rights Reserved.
The moral right of the author has been asserted.

Text by Geronimo Stilton
Original cover by Giuseppe Ferrario
Illustrations by Cinzia Marrese, Vittoria Termini, and Silvia Bigolin.
Graphics by Zeppola Zap and Danelia Bossi

© 2018 Mondadori Libri S.p.A. for PIEMME, Italia
© 2025 for this Work in Persian language, Houpaa Publication
International Rights © Atlantyca S.p.A. – Corso Magenta 60/62, Milano, Italia – foreignrights@atlantyca.it- www.atlantyca.com

Original title: Lo strano caso dei Giochi Olimpici

Based on an original idea by Elisabetta Dami

Translation by: Fariba Chavoshi

www.geronimostilton.com

Stilton is the name of a famous English cheese. It is a registered trademark of the Stilton Cheese Makers' Association. For more information go to www.stiltoncheese.com

No part of this book may be stored, reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying, recording, or by any information storage and retrieval system, without written permission from the copyright holder. For information address Atlantyca S.p.A.

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر(Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Atlantyca، خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟
یعنی «نشر هوپا» از نویسنده و ناشر خارجی، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت نویسنده‌ی آن این کار را کرده است.


تحریریه‌ی روزنامه‌ی
جریده‌ی جوندگان

دوستان موش‌موشی عزیزم!

به دنیای جرونیمو استیلتُن خوش آمدید!

در جزیره‌ی ماکاموشی کی چه‌کاره است؟



جرونیمو استیلتُن

موش زیرک و خوش‌فکر،
سردبیر جریده‌ی جوند گان



تِه‌آ استیلتُن

خواهر جرونیمو و خبرنگار
ویژه‌ی جریده‌ی جوند گان



تراپولا استیلتُن

یک موش دلقک و بی‌نمک،
پسرعموی جرونیمو و صاحب
مغازه‌ی خِرت‌وپِرت‌فروشی



بنجامین استیلتُن

موشچه‌ی نُه‌ساله‌ی شیرین
و دوست‌داشتنی،
برادرزاده‌ی تودل‌بُروی جرونیمو



وای نه! دوباره المپیک!

صبح یک روز تابستانی **گرم** و عذاب‌آور بود. زنگ ساعت که **به صدا درآمد**، دُم بی‌حال و گرمازده‌ام را از تخت بیرون کشیدم و رادیو را روشن کردم که آخرین اخبار روز را بشنوم.

مجری رادیو **جیر** کشید: «مسابقات **المپیک** داره شروع می‌شه.» راستی‌راستی **جیر** می‌کشید ها!

پشت‌چشم نازک کردم. آهی کشیدم و گفتم: «لعنت به دل سیاه مار زنگی!

المپیک؟ کل نیوموش‌سیتی شده حرف المپیک! همه‌اش **ورزش! ورزش! ورزش!**

چرا هیشکی به‌خاطر کتاب تازه‌ی فلسفه‌ی تطبیقی




گرانت
بازی‌های المپیک... به زودی!

نئوموشنیک هیجان‌زده نمی‌شه؟»

روزنامه‌ای را ورق زدم و عنوان اصلی‌اش را دیدم:

فقط سه روز مانده تا المپیک!

غرولندی کردم و گفتم: «گندِ پنیرش بزنند! دوباره المپیک؟»

از سوراخ‌موشم زدم بیرون و راه افتادم سمت دفتر روزنامه. حدس بزنید اولین چیزی که دیدم چی بود؟

کارگرها داشتند نمایشگر گنده‌ای را نصب می‌کردند وسط شهر! چرا؟ معلوم است! برای این‌که همه‌ی موش‌های خیابان مسابقات المپیک را زنده تماشا کنند!

وقتی رسیدم دفتر روزنامه، همه مشغول جیرجیر بودند. درباره‌ی چی جیر می‌زدند؟ معلوم است! المپیک!

به‌خاطر همین خودم را توی دفتر کارِ ساکت و آرامم حبس کردم.

می‌دانید که... من بیشتر خوره‌ی کتاب هستم تا طرف‌دار ورزش.

آخ! باز یادم رفت خودم را معرفی کنم!

اسم من استیلتُن است، جرونیمو استیلتُن! من صاحب‌امتیاز

و سردبیر جریده‌ی جوندگان هستم که مشهورترین روزنامه‌ی ماکاموشی است.

داشتم کتابی خطّی می‌خواندم که یک‌دفعه صدای غرّشِ موتورسیکلتی را شنیدم که داشت نزدیک می‌شد. فقط یک موش بود که جرئت داشت توی دفتر ساکت و آرامم من همچین سروصدایی راه بیندازد...





جِری‌بِری! می‌شود یک لطف کوچولوموچولوی شیرین عین هلو بهم بکنی؟

یک ثانیه بعد، در چهارطاق باز شد. خواهرم بود، ته‌آ، گزارشگر ویژه‌ی جریده‌ی جوندگان. محکم گاز داد و با سروصدایی کَر کُننده وارد شد.

غِرولند کردم: «ته‌آ! چند بار بهت بگم با موتور نیا توی دفتر من؟»

خواهرم محلم نگذاشت. تک‌چرخی زد و موتورش را روی میزتحریر من فرود آورد. این وسط، دُمم را لِه‌ولَورده کرد، صاف از روی پنجه‌ام رد شد و لگدی روغن‌موتور روی کُتِ عزیزم انداخت! تا خواستم جیر بزنم و بهش اعتراض کنم، خم شد و دمِ گوشم به‌ملایمت پیچ کرد: «داداش‌کوچولو! از نونوایی برات توپک‌پنیری آورده‌ام. می‌دونی که، از همون‌هایی که پُر از پنیر رگه‌آبیه و روش هم پنیر پارمزان داره.»

اووووووم... به‌نظرم خوشمزه می‌آمد. ولی کمی نگران شدم. معمولاً وقتی خواهرم مهربان می‌شود، یعنی کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است!

ته‌آ ادامه داد: «جِری‌بِری! می‌شه یه لطف کوچولوموچولوی شیرین عین هلو بهم بکنی؟»

لبخند زدم. خواهرم خوب بلد بود با زبان چرب‌ونرمش موش را از سوراخش بیرون بکشد. با این‌که همیشه روانی‌ام می‌کند، هر کاری برایش می‌کنم. جیر کردم: «چرا که نه! چی‌کار؟»

ته‌آ بی‌رودربایستی جواب داد: «می‌خوام تو روی گزارش المپیک کار کنی.»

خشکم زد. **«وَ... وَ... ولی پدربزرگ این کار رو سپرده بود به تو!»**

پدربزرگ ما، ویلیام کوتاه‌پنجه، بنیان‌گذار جریده‌ی جوندگان است و بی‌رحمانه بر همه‌مان فرمانروایی می‌کند.

ته‌آ گفت: «آره! ولی من یه کاری برام پیش اومده. تازه، تو این‌قـــــدر موش **فرهیخته**





و **باهوش** و **حرفه‌ای** و **کاردُرُستی** هستی که...»

جیرم درآمد: «بی‌خیالش شو! من **هیچی** از ورزش سرم نمی‌شه!»

ته‌آ البته تحویلم داد. «ولی مجبوری بری! حرفش رو زده‌ایم! حتی بابابزرگ هم همین رو می‌گه!»

و تلفن هم انگار شاهد و همدست خواهرم باشد، **زنگ خورد**.

فوری گوشی را برداشتم. جیر کردم: «سلام. استیلتُن هستم... **جرونیمو استیلتُن**!»

یک نفر آن‌طرفِ خط جوری **عربده کشید** که پرده‌ی گوشم **پاره شد**.

ـ کوتاه‌پنجه هستم، **ویلیام کوتاه‌پنجه**!

آه **عمیقی** کشیدم.

تا به خودم بجنبم، پدربزرگ دستورباران کرد: «خوب گوش‌هات رو وا کن، خان‌نوه‌خان!

۱. **مدوی** می‌ری خونه و چمدونت رو می‌بندی!

۲. **یه‌راست** تشریف می‌بری فرودگاه!

۳. **با اولین پرواز می‌ری** آتن!

قراره از **المپیک** گزارش تهیه کنی! قرارمون اینه: **اول**، یه گزارش دست‌اول و مَشتی برای جریده‌ی جوندگان می‌نویسی. **بعدش** هم هر روز گزارش تلویزیونی زنده ازت می‌خوام! و **آخر** هم این‌که وقتی رفتی آتن، یه تُک‌پنجه می‌ری مغازه و واسه من **پنیر یونانی** می‌خری!»

زور زدم که باهاش منطقی جیر بزنم: «وَ... وَ... ولی پدربزرگ! من سرم شلوغه...»

پدربزرگ **غُرّش کرد**: «با پدربزرگت جیر و بحث نکن!»

چه کاری از پنجه‌ام برمی‌آمد؟ ته‌آ همیشه پدربزرگ را عین یک گلوله پنیر روی نوک پنجه‌اش **می‌چرخاند**. تازه، پدربزرگ تصمیمش را گرفته بود و هیچ‌جوره نمی‌شد نظرش را عوض کرد.

چاره‌ای نداشتم جز این‌که توی خانه این‌ور و آن‌ور **بدوم**، چمدانم را ببندم و تا جان توی پنجه‌هایم دارم، **شتابان** خودم را برسانم فرودگاه.



